

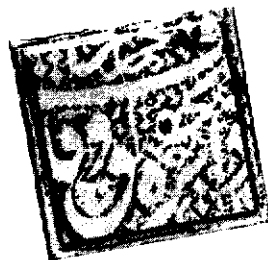
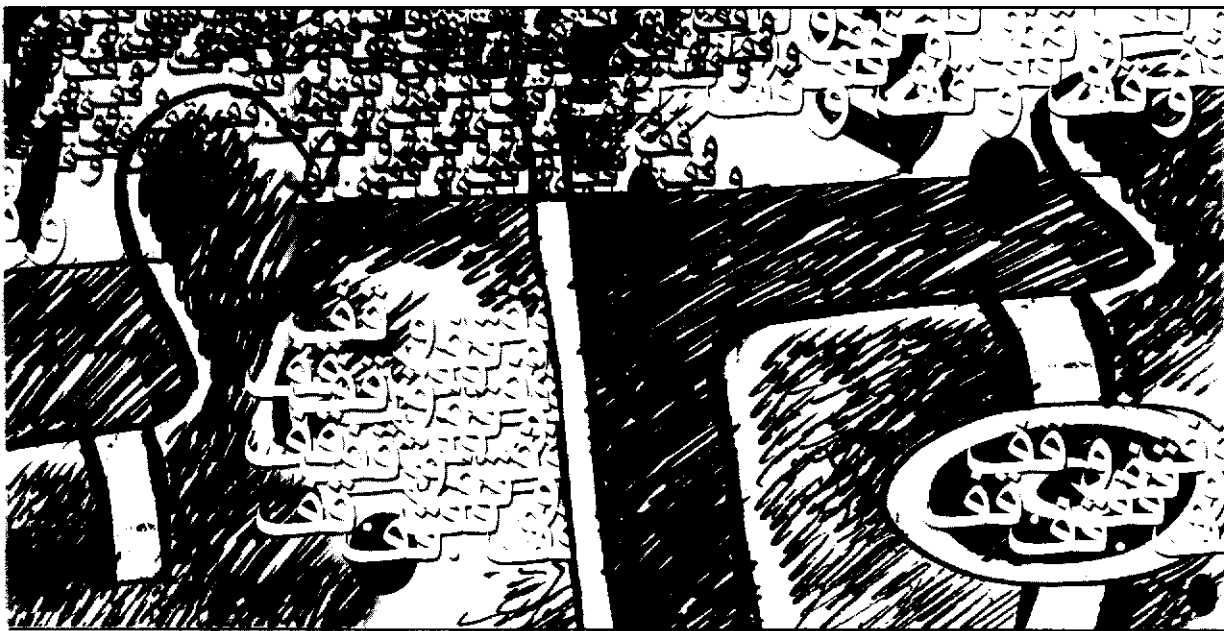


## پژوهشی در مسأله قبض و قبول در عقد وقف

سید احمد تویسرکانی

- یکی از مسایل مورد بحث و اختلاف در حقوق اسلامی مسأله قبض و اقباض در عقد وقف است. عده‌ای از فقها و حقوق‌دانان شیعه قبض و اقباض را از شرایط صحت وقف دانسته‌اند و بر این عقیده‌اند که بدون قبض و اقباض، عین موقوفه همچنان در ملکیت واقف باقی است و تمامیت و ناقلیت عقد وابسته به قبض می‌باشد.
- عده‌ای دیگر از آنان بر این عقیده‌اند که قبض و اقباض، شرط لزوم عقد وقف است. به این معنی که با تحقق عقد وقف، وقفیت متزلزل و ناپایداری حاصل شده ولی قطعیت و استواری آن وابسته به قبض و اقباض است و پس از آن واقف هیچ‌گونه راهی برای تسلط و ادامه تصرفات مالکانه در عین موقوفه نخواهد داشت.
- اما بیشتر علما و حقوق‌دانان اهل تسنن معتقدند وقف بدون قبض و اقباض و حکم حاکم صحیح و لازم الاجراست جز ابوحنیفه که آن را بنفسه و بدون قبض و اقباض لازم نمی‌داند<sup>۱</sup> و ابو عبدالله محمد بن حسن بن فرقد (م ۱۸۹ هـ) که یکی از اکابر تلامذه ابوحنیفه است قبض را شرط لزوم عقد دانسته است.
- از فقهای شیعه که قبض را شرط صحت می‌دانند عبارتند از:
۱. ابوالصلاح تقی بن نجم‌الدین حلبی از فقهای قرن پنجم هجری در کتاب کافی؛
  ۲. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ الطائفه (م ۴۶۰ هـ) در کتاب نه‌ایه؛
  ۳. ابو جعفر محمد بن علی طوسی معروف به ابن حمزه از علمای قرن ششم هجری در کتاب وسیله؛
  ۴. قطب‌الدین سعید بن عبدالله راوندی (م ۵۷۳ هـ) در کتاب فقه القرآن؛
  ۵. ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن (م ۶۷۶ هـ) معروف به محقق اول در کتاب مختصر نافع و در شرایط و در شرایط وقف؛
  ۶. نجیب‌الدین یحیی بن احمد بن یحیی مشهور به یحیی بن سعید حلّی (م ۶۹۰ هـ) در کتاب الجامع للشرایع؛
  ۷. ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر حلّی معروف به علامه حلّی (م ۷۲۶ هـ) در کتاب ارشاد، تحریر الاحکام و تبصره؛
  ۸. ابو عبدالله محمد بن جمال‌الدین مکی معروف به شهید اول (مقتول ۷۸۶ هـ) در کتاب دروس؛
  ۹. جمال‌الدین مقداد بن عبدالله سیوری حلّی (م ۸۲۶ هـ) در تنقیح؛
  ۱۰. شیخ علی بن حسین کزکی معروف به محقق ثانی (م ۹۴۰ هـ) در جامع المقاصد (و فرموده خلافی در شرط صحت بودن آن نیست)؛
  ۱۱. زین‌الدین بن علی عاملی جیمی معروف به شهید ثانی (مقتول ۹۶۶ هـ) در مسالک؛

۱. قال ابوحنیفه: الوقف لا یلزم بمجرده و للواقف الرجوع فیه و اذا مات رجع فیه و رثته إلا أن یرضوا به بعد موته فیلزم، أو یحکم بالزومه حاکم. تذکره الفقهاء، ج ۲، ص ۴۲۷.



۱۲. محمدبن مرتضی معروف به ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ ق) در مفاتیح؛  
 ۱۳. محمدباقر بن محمد مؤمن سبزواری معروف به محقق سبزواری (م ۱۰۹۰ هـ ق) در کفایه؛  
 ۱۴. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (م ۱۳۳۷ هـ ق) در العروة الوثقی؛  
 ۱۵. سید ابوالقاسم موسوی خویی (م ۱۴۱۳ هـ ق) در منهاج الصالحین؛  
 ۱۶. امام سید روح الله موسوی خمینی (م ۱۴۰۹ هـ ق) در تحریر الوسیله.  
 در اینجا چند نمونه از عبارات متقدمین ارائه می‌گردد.

عبارت ابوالصلاح در کافی چنین آمده است:  
 الصدقة وجه لتحریم التصرف علی المتصدق و اباحتها للمتصدق علیه، و إنما یكون كذلك بأن یقع بما یصح التصرف فيه بملك أو اذن، علی من تصح القرابة فيه بشرط القبض أو ما یقوم مقامه، و إيقاعها للوجه الذی شرعت مخلصاً بها لله تعالی فاذا تكاملت هذه الشروط فهي صدقة ماضية لایجوز الرجوع فيها و إن اختلف شرط فهي علی ملك المتصدق<sup>۱</sup>.

[وقف و بخشیدن چیزی به امید تقرب و نزدیکی به پیشگاه الهی وسیله و راهی است برای حرمت و بازداری مالک از تصرفات مالکانه در ملک خود و اباحه و جواز تصرف در آن، برای آن کس که به او بخشوده، و آن مشروط است بر این امور:

الف. آنچه را می‌بخشاید و وقف می‌کند روا بود او را تصرف در آن، از آن جهت که ملک اوست یا در آن مأذون است.

ب. بر آن کس که می‌بخشاید و وقف می‌کند موجب

تقرب و نزدیکی به خداوند باشد.

ج. در دست آن نهد که بر او بخشوده یا قایم مقام او.  
 د. این کار را به طور مشروع و برای خدا انجام دهد.  
 چون شروط فوق به طور کامل تحقق یافت عقد وقف پایان یافته و تمام است و روا نباشد واقف از کار خود باز گردد و اگر در شروط یادشده خللی راه یافت، عین موقوفه همچنان در ملک واقف است.]

شیخ طوسی در کتاب نهایه فرموده است:

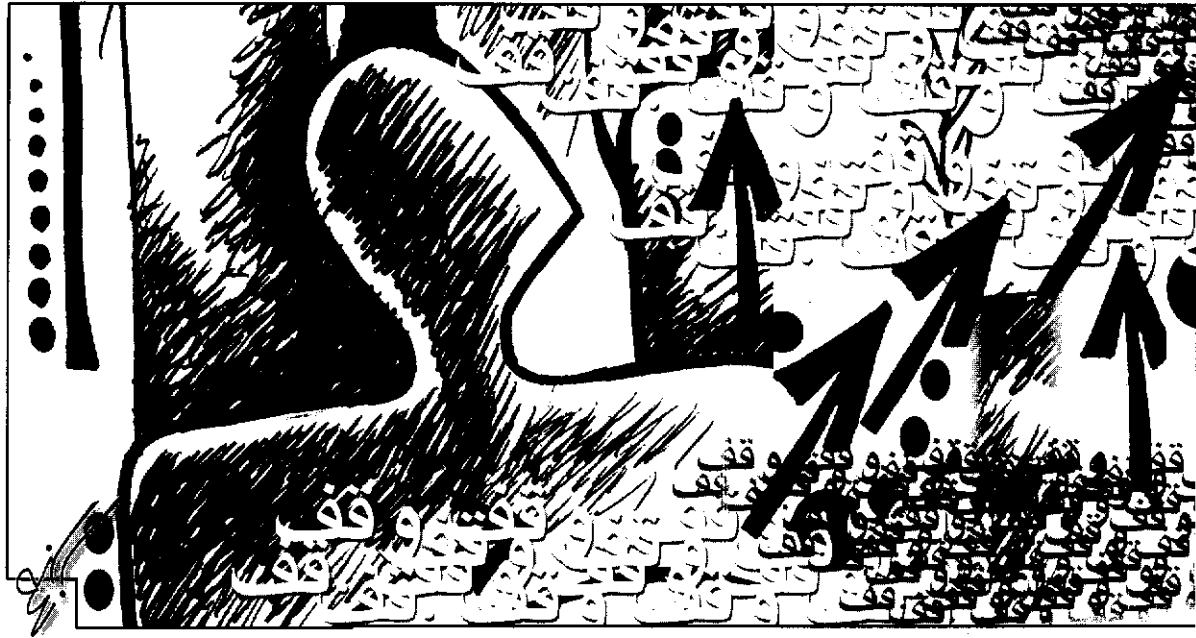
شرائط الوقوف شینان: أحدهما أن یكون ما یقفه ملكاً للواقف، یجوز له التصرف فيه، و الثاني أن یقبض الوقف و یخرجه من یده، فمتی وقف ما لایملكه، كان الوقف باطلاً، و إن وقف ما یملك و لایخرجه من یده، و لم یقبضه الموقوف علیه أو من یتولی عنهم، لم یصح أيضاً الوقف، و كان باقیاً علی ما كان علیه من الملك، فإن مات و الحال ما ذکرتاه كان میراثاً<sup>۲</sup>.

[شرایط وقفها دو چیز است، یکی آن است که آن چیز که وقف کند ملک واقف باشد، و روا بود او را در آن تصرف کردن. دوم آنکه وقف را در دست آن کس قرار دهد که بر او وقف کرده، و از دست خود بیرون کند، که هرگاه چیزی را وقف کند که ملک وی نباشد وقف باطل بود، و اگر چیزی را وقف کند که ملک اوست و آن را از دست خود بیرون نکند، و در اختیار آن کس که بر او وقف کرده و یا آن کس که بر او ولایت دارد ننهد، وقف نیز درست نبود و همچنان در ملکیت مالک او باشد، و اگر بمیرد و آن را در اختیار آن کس که بر او وقف کرده و یا بر او ولایت دارد ننهد، آن میراث است.]

و فاضل مقداد در تنقیح فرموده است:

هنا فوائد: القبض شرط فيه اجماعاً و صفة کما فی البیع إما التخلية أو الإمساک بالید أو النقل بحسب

۲. الکافی فی الفقه، ص ۳۲۴ از منشورات کتابخانه امیرالمؤمنین اصفهان.  
 ۳. النهایه، ج ۲، ص ۶۱۱، چاپ دانشگاه تهران با ترجمه فارسی.



## حال الوقوف<sup>۴</sup>

[از نظر تمام فقها قبض در وقف شرط است و کیفیت آن چنان است که در بیع انجام می‌گیرد به این طریق که بایع مبیع را از سلطه و تصرف خود آزاد سازد و یا اینکه مشتری مبیع را به دست گیرد یا آنکه در مبیع جابه‌جایی متناسب با آن انجام گیرد.]

شهاد دوم در مسالک ذیل عبارت صاحب شرایع (والقبض شرط فی صحته، فلو وقف و لم یقبض ثم مات کان میراثاً) آورده است:

لاخلاف عندنا فی اشتراط القبض فی تمامية الوقف بحيث یترتب علیه اثره، بمعنی کون انتقال الملك مشروطاً بالإيجاب و القبول و القبض، فیکون العقد جزء السبب الناقل و تمامية القبض، فقبله یکون صحیحاً فی نفسه، لکنه لیس بناقل للملك، فیجوز فسخه قبله، و یبطل بالموت قبله، و النماء المتخلل بین العقد و القبض للواقف، و بهذا یظهر أن القبض من شرایط صحة الوقف كما عرّب به المصنّف و جماعة، و لکن بعضهم عرّب بأنه شرط للزوم، و لایریدون به معنی غیر ما ذکرناه، و إن کان من حیث اللفظ محتملاً لکونه عقداً تاماً ناقلاً للملك نقلاً غیر لازم، کالملك فی زمن الخيار للبايع، فإنّ النماء المتخلل علی هذا التقدير للمنتقل الیه، و لیس كذلك هنا اتفاقاً، و انما أراد بکونه شرطاً فی اللزوم أن العقد لا یتّم و لا یلزم بحيث یترتب أثره، أو أن العقد لا یلزم و لا یتحقق بدونہ، و یدل علی جواز الرجوع فیہ قبل القبض مع الاجماع صحیحة صفوان بن یحیی عن ابي الحسن - علیه السلام<sup>۵</sup>.

[در مسأله لزوم قبض برای تمامیت وقف و تحقق آثار مترتب بر آن خلافتی در میان فقهای امامیه نیست. به این معنی که انتقال مالکیت عین موقوفه از واقف به

موقوف علیه وابسته به ایجاب و قبول و قبض است. بنابراین باید گفت عقد وقف، جزئی و بخشی از سبب و علت ناقله است و با حصول قبض، علت کامل و تامه خواهد شد، و قبل از قبض، عقد فی نفسه صحیح است ولی موجب نقل مالکیت واقف به موقوف علیه نمی‌باشد و واقف می‌تواند قبل از آنکه آن را در اختیار و تصرف موقوف علیه قرار دهد عقد را فسخ کند و بر هم زند. و چنانچه واقف درگذرد، وقف باطل و بی‌اثر می‌باشد و نماء و نتایج به‌دست آمده از عین موقوفه در این مدت از آن مالک واقف است، و با توجه به این مسأله که با درگذشت واقف قبل از اقباض، وقف باطل است، معلوم می‌شود که قبض از شرایط صحت عقد می‌باشد چنانکه صاحب شرایع و جمعی از فقها از آن به شرط صحت تعبیر نموده‌اند.

و اما از قول آن عده از فقها که از قبض، به شرط لزوم تعبیر کرده‌اند، می‌توان چنین استفاده کرد که منظور آنان همان است که ما به آن اشاره کردیم، گرچه در عبارات آنها تعبیر به شرط لزوم شده، ولی از مجموعه گفتار آنان چنین استنباط می‌شود، که عقد قبل از قبض تمام و کامل است و انتقال هم تحصیل پیدا کرده ولی با عدم قبض به سرحاً لزوم نرسیده، مثل مبیع در زمان وجود خیار، در صورتی که اگر انتقال تحقق یافته بود باید نتایج و نماء حاصل در این مدت از آن موقوف علیه باشد نه واقف.

بنابراین می‌توان گفت: منظور این عده از تعبیر قبض به شرط لزوم این است که عقد قبل از قبض، تمامیت و لزوم پیدا نمی‌کند تا آثار آن (عقد وقف) بر آن مترتب گردد. به عبارت دیگر نظر آنها این است که عقد بدون قبض، لزوم و تحقق ندارد. و در این مورد گذشته از اجماع فقها بر صحت مراجعه واقف و ادامه تصرفات

۴. تنقیح، ج ۲، ص ۳۰۲.

۵. مسالک الافهام، ج ۱،

ص ۳۵۳، افسست، چاپ اول.

مالکانه در عین مورد وقف، روایت صحیح صفوان بن یحیی از ابوالحسن الرضا - علیه آلاف التحية و الثناء<sup>۶</sup> - نیز مؤید آن است.]

نگارنده گوید - آنچه در سرائر آمده که قبض موقوف علیه و یا قایم مقام او شرط لزوم و صحت وقف است<sup>۷</sup>، می تواند مؤید نظر شهید ثانی - قدس سره - باشد در مورد توجیه بیان قائلین به شرطیت قبض برای وقف، و صاحب جواهر نیز به این معنی اشاره فرموده که وابستگی لزوم وقف به اقباض با آنکه اقباض شرط صحت هم باشد، منافات ندارد<sup>۸</sup>.

محقق سبزواری در کتاب کفایه نیز چنین فرموده است:

الخامس القبض و هو شرط فی صحّة الوقف، بمعنی انّ الانتقال مشروط بالقبض، فقبله یكون العقد صحیحاً فی نفسه، لکنه لیس بناقل، فیجوز للواقف الفسخ، و یبطل بموته و النماء المتخلل بین العقد و القبض للواقف، و بعضهم عبّر بأنّه شرط اللزوم، و لعلّ مراده ما ذکر<sup>۹</sup>.

[و قبض، شرط صحت وقف است، به این معنی که انتقال آن به موقوف علیه وابسته به قبض است، بنابراین قبل از تحقق قبض، عقد فی نفسه و به تنهایی صحیح است، ولی انتقال دهنده مالکیت نیست، و مالک می تواند به مالکیت و تصرفات مالکانه بازگردد، و نیز با مرگ واقف، وقف باطل می شود و اگر پس از عقد و قبل از قبض، مورد وقف نماء و فزونی یابد از آن واقف است. و بعضی از فقها از آن به شرط لزوم تعبیر نموده اند، نه شرط صحت، و محتمل است که منظور آنان همان باشد که گفته آمد.]

و اما از فقها و حقوق دانانی که قبض را شرط لزوم عقد وقف می دانند عبارتند از:

۱. شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین قمی (م ۳۸۱ هـ) در کتاب هدایه؛
۲. شیخ طوسی در مبسوط و خلاف؛
۳. ابوالمکارم حمزة بن علی بن زهره حسینی حلبی معروف به ابن زهره (م ۵۸۵ هـ) در کتاب غنیه؛
۴. علامه حلی در کتاب تذکرة الفقها؛
۵. شهید اول در اللمعة الدمشقیة.

و در مراسم سالارین عبدالعزیز معروف به ابویعلی سالار (م ۴۴۸ یا ۴۶۳ هـ) هیچ گونه سخنی راجع به قبض، نه به عنوان شرط صحت و نه شرط لزوم نیامده است.

شیخ طوسی قدس سره در کتاب مبسوط چنین فرموده است:

فإذا وقف شيئاً زال ملكه إذا قبض الموقوف عليه أو من يتولّى عنه، و إن لم يقبض لم يمض الوقف و لم يلزم، و قال قوم يلزم بنفسه للوقف و إن لم يقبض، و الأول أصح، فإذا قبض الوقف فلا يجوز له الرجوع فيه بعد ذلك، و

لا التصرف فيه ببيع و لاهبة و لا غيرهما، و لا يجوز لأحد من ورثته التصرف فيه، و لیس من شرط لزومه حکم الحاكم به و فيه خلاف<sup>۱۱</sup>.

[پس واقف آنگاه که چیزی را وقف کرد و در اختیار و تصرف موقوف علیه و یا کسی که از طرف او ولایت دارد قرار داد. مالکیت او نسبت به آن پایان می یابد، ولی در صورت عدم تحویل، وقف لزوم و قطعیت نخواهد یافت. و بعضی گفته اند وقف فی نفسه و بدون قبض لازم است، ولی نظریه اول درست تر می باشد. پس آنگاه که تحویل داده شد و به تصرف موقوف علیه و یا قایم مقام او درآمد، دیگر نه واقف و نه ورثه او نمی توانند به هیچ وجه در آن دخالت و تصرف کنند نه فروش نه هبه و نه دیگر تصرفات، و حکم حاکم هم از شرایط لزوم وقف نیست، گرچه بعضی برآنند.]

و در کتاب خلاف فرموده است:

من شرط لزوم الوقف عندنا القبض، و به قال محمد بن الحسن، و قال الشافعی و الباقر لیس من شرط لزومه القبض، دلیلنا إجماع الفرقة فإذا قبضه فلا خلاف فی لزوم الوقف، و لیس علی لزومه قبل القبض دلیل<sup>۱۱</sup>.

[نزد ما امامیه قبض و گرفتن عین موقوفه از طرف موقوف علیه و در تصرف او قرار گرفتن موجب لزوم عقد وقف است چنانکه ابوعبدالله محمد بن حسن بن فرقد (م ۱۸۹ هـ) که یکی از اکابر تلامذه ابوحنیفه است و امام شافعی (م ۲۰۴ هـ) هم بر این عقیده اند ولی دیگر علمای اهل سنت قبض را شرط لزوم نمی دانند و برآنند که عقد وقف فی نفسه لازم است ولو اینکه قبض هم انجام نگرفته باشد، و دلیل ما اجماع علمای شیعه است بر لزوم وقف پس از قبض، و دلیلی برای لزوم آن قبل از تحقق قبض نداریم.]

و عبارت ابن زهره در کتاب غنیه چنین است:

فأما قبض الموقوف عليه و من يقوم مقامه فی ذلك، فشرط فی اللزوم<sup>۱۲</sup>

[اما قبض و دریافت موقوف علیه و یا قایم مقام او، شرط لزوم و قطعیت تحقق وقف است.] و علامه حلی در تذکرة فرموده است:

الوقف يلزم بالعقد و القبض عند علمائنا اجمع، و به قال احمد فی احدی الروایتین و محمد بن الحسن، لأنه تبرع بمال، فلا يلزم بمجرده كالهبة و الوصية، و لأن الأصل بقاء الملك علی مالکة و خرج عنه المقبوض فيبقى الباقي علی أصله، و قال ابوحنيفة «الوقف لا يلزم بمجرده، و للواقف الرجوع فيه، و اذا مات رجع فيه و رثته، إلا أن یرضوا به بعد موته فيلزم»<sup>۱۳</sup>.

[نزد ما علمای امامیه وقف لزوم و قطعیت پیدا می کند پس از عقد و قبض، و بر این قول است احمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ) به موجب یکی از دو روایتی که در این مورد است و ابوعبدالله محمد بن حسن بن فرقد، چه



۶. الکافی، ج ۷، ص ۳۷.
۷. السرائر، ج ۳، ص ۱۵۶، چاپ ۱۴۱۱، مؤسسه نشر اسلامی قم.
۸. جواهر الاحکام، ج ۲۸، ص ۸.
۹. کفایة الاحکام، ص ۱۳۸.
۱۰. المبسوط، ج ۳، ص ۲۸۶، مکتبه مرتضوی تهران.
۱۱. الخلاف، ج ۲، ص ۶، چاپ دوم، مطبعة تابان تهران.
۱۲. الغنية (جامع الفقهية، ص ۶۰۳).
۱۳. تذکرة الفقها، ج ۲، ص ۴۲۷.



است که قبول لازم نیست، زیرا امکان قبول وجود ندارد، چنانکه نظر شافعیان است، ولی در مورد وقف بر شخص و یا گروه خاصی بهتر آن است که بگوییم قبول لازم و ضروری است، چه بعید به نظر می‌رسد چیزی در ملکیت دیگری قرار بگیرد، بدون قبول و اظهار رضایت او، و بر این عقیده‌اند بعضی از علمای شافعی. و گروهی از آنان بر این عقیده‌اند که در وقف نیازی به قبول نیست. و عده‌ای از آنها چنین گفته‌اند که اگر وقف موجب تملیک عین موقوفه به موقوف‌علیه باشد قبول لازم است و اگر مورد وقف در ملک واقف باشد و منافع متعلق به موقوف‌علیه، و یا به خداوند منتقل گردد و منافع از آن موقوف‌علیه، دیگر قبول لازم نیست.<sup>۱۴</sup>

و در کتاب تبصره به صراحت آورده است: و شروطه القبول و التقرب و الاقباض.

و در کتاب قواعد گرچه به صراحت از شرطیت و ضرورت قبول سخنی به میان نیامده ولی از عبارتی که در ضمن بحث آمده شاید بتوان شرطیت آن را استفاده کرد گرچه با توضیحی که بعداً خواهد آمد مشکل به نظر می‌رسد. و آن عبارت چنین است:

أما الموقوف علیه فيشترط قبضه في صحة الوقف، ولو رده بطل، ولو سكت ففی اشتراط قبوله اشكال، اقربه ذلك، و كذا الولی ... ولو كان الوقف على المصالح، لم يشترط القبول نعم يشترط القبض.<sup>۱۵</sup>

[شرط است در صحت وقف که موقوف‌علیه موقوفه را قبض و دریافت کند، پس اگر آن را نپذیرفت و دریافت نکرد، وقف باطل است، و اگر در برابر ایجاب ساکت و خاموش بود، تحقق وقف مشکل به نظر می‌رسد و اقرب شرطیت آن است، و چنین است اگر ولی و یا قائم مقام موقوف‌علیه این گونه رفتار کنند... ولی اگر وقف در مصالح مسلمین باشد، قبول، شرط صحت آن نیست اما قبض شرط است.]

با توجه به عبارات فوق به روشنی معلوم می‌شود مرحوم علامه قدس سره در تذکرة قواعد در وقف بر جهت و مصالح عامه قبول را شرط نمی‌داند ولی در وقف خاص شرطیت آن را اقرب به قواعد دانسته، در کتاب تبصره که بسیار به اجمال و اختصار تألیف شده در شروط وقف در ابتدا ذکر قبول آمده و در پایان ذکر اقباض نه قبض.

و در ایضاح الفوائد ذیل عبارت یاد شده که در قواعد آمده، فخرالمحققین می‌فرماید:

اینکه مصنف اظهار می‌دارد تحقق وقف با سکوت موقوف‌علیه مشکل به نظر می‌رسد، علت اشکال این است، آدمی را ولایت و سلطه‌ای نیست که چیزی را تبرعاً و بدون عوض و قبول دیگری به وی منتقل کند. و از طرفی می‌توان گفت با وجود سکوت موقوف‌علیه وقف انجام یافته، چه فقها قبض را شرط صحت

واقف مستبرعاً بی عوض و رایگان بدون الزام و اجباری آهنگ و اگذاری مالی را به دیگری نموده و به آن نیز اعلام کرده، اما هنوز عملاً به آن اقدام نکرده و آن را تحویل نداده، بنابراین همانند هبه و وصیت می‌تواند از آن بازگردد، و با فرض شک در قطعیت انتقال به موجب اصل استصحاب، مالکیت و صحت تصرفات او همچنان ادامه می‌یابد.

و ابوحنیفه گفته است: وقف از عقود جایز است و واقف یا ورثه او می‌توانند از آن بازگردند مگر ورثه که پس از تأیید و موافقت آنان دیگر بر آنها لازم می‌باشد.]

## □ مسأله قبول در عقد وقف

از مسائل قابل توجه در باب وقف آن است که فقها و حقوق‌دانان شیعه وقف را از جمله عقود شمرده‌اند، و با توجه به اینکه ایجاب و قبول از شرایط ماهوی عقد است، ولی در کتب متقدمین از فقهای امامیه به طور کلی ذکری از قبول نیامده است، بر خلاف مسأله قبض و اقباض که در تمام منابع فقهی در وقف، مطرح و مورد بحث است، به طوری که شهید ثانی در روضة ذیل بحث در الفاظ ایجابی صریح وقف، می‌فرماید «و یظهر منه عدم اشتراط القبول مطلقاً»<sup>۱۶</sup> چنان می‌نماید که در وقف به طور کلی در اوقاف عام و خاص قبول و پذیرش وقف شرط نیست.

از کتبی که ذکر قبول در آن نیامده می‌توان به این موارد اشاره کرد:

هدایة شیخ صدوق، مقنعة شیخ مفید، کافی ابوالصلاح، خلاف، مبسوط، نهایة شیخ طوسی، غنیة ابن زهره، وسیلة ابن حمزه، سرائر ابن ادریس و مختصر نافع محقق اول.

در کتاب وقف شرایع با آنکه در آغاز آن، مؤلف به عقد بودن وقف تصریح کرده ولی از «قبول» سخنی به میان نیاورده است و تنها یک بار در ضمن بیان شرایط وقف در این عبارت کلمه قبول آمده است:

ولو وقف على الفقراء أو على الفقهاء، فلا بد من نصب قیم لقبض الوقف، ولو كان الوقف على مصلحة، كفی ايقاع الوقف عن اشتراط القبول، و كان القبض إلى الناظر فی تلك المصلحة.<sup>۱۷</sup>

در صورتی که پس از بحث وقف در کتاب عطیه و سکنی و حبس و هبه در هر سه مورد به صراحت فرموده است: و هی عقد یفتقر الی ایجاب و قبول و اقباض [آن عقد است و ایجاب و قبول و اقباض، در آن لازم می‌باشد.]

ظاهراً نخستین کسی که از فقهای امامیه به صراحت از قبول یاد کرده، علامه حلی - اعلی الله مقامه - است. او در کتاب تذکرة آورده است: در مورد وقف بر جهت و مصالح عمومی مثل فقرا و مسجد و مدرسه، اقرب آن

۱۴. البروضة البهية، ج ۳، ص ۱۶۴.

۱۵. شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۱۷۱، نشر مؤسسه اسماعیلیان قم، ۱۴۰۸ ه.ق.

۱۶. تذکرة الفقهاء، ج ۲، ص ۴۲۷.

۱۷. القواعد (جامع المقاصد، ج ۹، صص ۱۱-۱۳).

دانسته‌اند نه قبول را.

و بعضی علت اشکال را چنین بیان کرده‌اند: که اگر بپذیریم در وقف مال موقوفه به موقوف‌علیه منتقل می‌گردد، بنابراین قبول لازم است، و با سکوت موقوف‌علیه انتقال انجام نگرفته، و اگر بر آن بودیم که عین موقوفه به موقوف‌علیه انتقال نیافته و در ملک واقف در حبس است و منفعت و بهره عین موقوفه متعلق به موقوف‌علیه می‌باشد، بنابراین، قبول، شرط تحقق وقف نیست و به منزله اباحه منافع است و با وجود سکوت موقوف‌علیه وقف انجام یافته و تمام است. ولی در این فرض هم نمی‌توان به طور قطعی به صحت وقف حکم کرد و آن خالی از اشکال نیست چه مواردی را می‌توان یافت که از قبیل انتقال و واگذاری منافع است و در آن قبول شرط است نه از قبیل اباحه که نیاز به قبول نباشد. و اگر قبول کنیم که در وقف عین موقوفه به خداوند انتقال می‌یابد، و متعلق به اوست باز سکوت موقوف‌علیه مانع از تحقق وقف نخواهد بود.<sup>۱۸</sup>

و محقق ثانی در جامع المقاصد ذیل عبارت «ولو ردّه بطل» در قواعد آورده است شرط لزوم و صحت وقف آن است که موقوف‌علیه آن را باز نگرداند و اگر آن را رد کرد و نپذیرفت، وقف باطل می‌شود همانند وصیت؛ چه قبول را شرط صحت وقف بدانیم یا ندانیم.

پس از آن به بحث در مسأله سکوت موقوف‌علیه در موضع قبول پرداخته و می‌فرماید در وقف، نیاز به قبول نیست زیرا اولاً فقها در کتب خود همگی صحت و انعقاد وقف را به ایجاب و اقباض مرتبط و وابسته دانسته‌اند، و از مسأله قبول و شرطیت آن سخنی به میان نیاورده‌اند. ثانیاً در وقف، واقف مالی را از ملکیت خود خارج می‌سازد مثل آزاد کردن برده، و در این مورد نیازی به قبول نیست. از طرفی با ادله ذیل می‌توان گفت قبول شرط صحت وقف است و یا حداقل التزام به وابستگی صحت وقف بر قبول ارجح و شایسته‌تر است زیرا:

۱. فقها تماماً برآنند که وقف عقد است و در عقد ایجاب و قبول معتبر است و بدون آن عقد تحقق نمی‌یابد.

۲. تملیک چیزی به دیگری وابسته و منوط به قبول و پذیرفتن اوست و حصول ملکیت به طریق قهری چون ارث متوقف بر اجازه و تأیید قانون و قانون‌گذار است و ما را دلیلی در این مورد نیست.

۳. حداقل مورد، مورد شک و تردّد است که آیا با نبودن قبول انتقال صورت گرفته است یا نه. اصل، بقای ملک در مالکیت مالک است تا خلاف آن مسلم و محقق گردد.

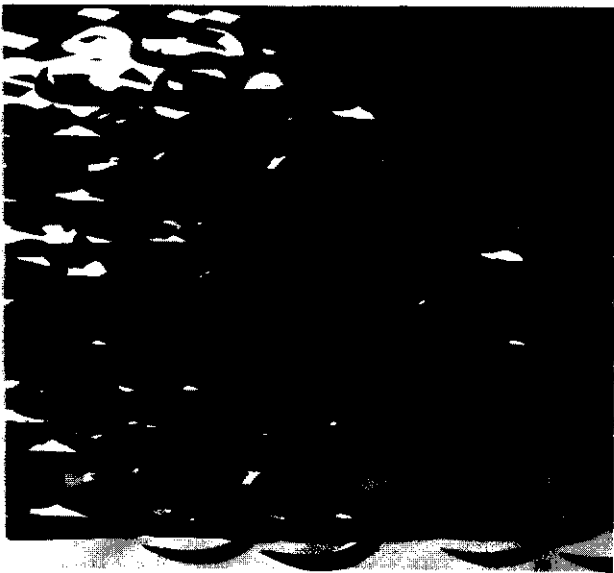
۴. نص صریح و گویایی نیز در این مورد نیامده است که قبول موقوف‌علیه در مورد وقف شرط نیست تا بتوان به آن استناد کرد.



۱۸. ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۷۸. و عبارت آن چنین است: قال دام ظلّه: و لو ردّه بطل ولو سکت ففی اشراط قبوله اشکال.

أقول: بنشأ من أنه ليس للانسان ولاية ادخال الملك تبرعاً بايقاع لفظي ابتداء في ملك غيره بغیر رضاه بغیر ولاية شرعية و صريحه القبول و من عدم اشراط الاصحاب له و يكفي في الاختيار الأخذ و قبيل يبنى على انتقال الملك و عدمه فعلى الثاني لا يشترط القبول كالأباحة و يحتمل اشراطه لانه تملك المنافع كالأجارة، و ان قلنا بانتقاله الى الله تعالى فلا يشترط القبول كالاتفاق.

۱۹. عبارت محقق ثانی در جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۱ چنین است: و هذا بیان ما یعتبر من قبل الموقوف‌علیه و هو اشراط قبضه فی الصحة، و لاخلاف فی ذلك و کذا اشراط عدم ردّه. فلو ردّه بطل كما فی الوصية سواء قلنا باشرط القبول أم لا... و تحقیق المسألة: انه هل يشترط لصحة الوقف القبول أم لا؟ فيه اشکال بنشأ من اطلاقهم صحة الوقف و انعقاده عند وجود لفظ الوقف و الاقباض من غیر تقييد بالقبول، و لأنه إزالة ملك فكفي فيه صبغة الايجاب كالعق و استحقاق الموقوف عليه



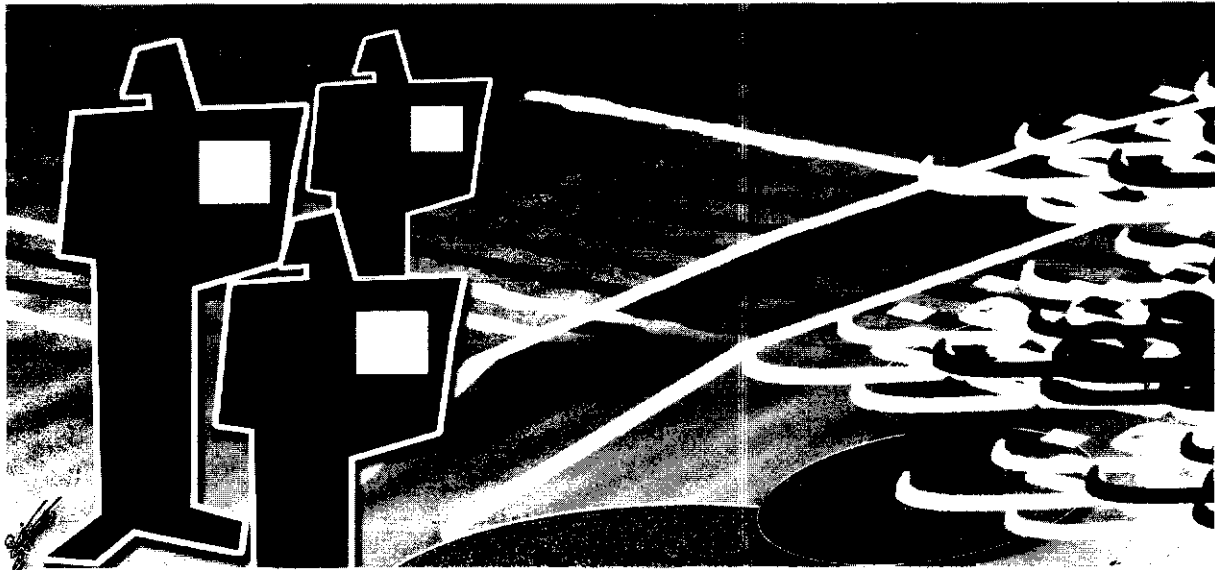
و از این رو علامه - رحمه الله - شرطیت قبول را به قواعد نزدیک‌تر دانسته است.<sup>۱۹</sup>

و شهید ثانی در کتاب روضة ذیل عبارت مصنف «و لفظه الصریح وقفت» آورده: و أمّا الاول (و هو عدم اشراط القبول مطلقاً) فهو أحد القولین، و ظاهر الاكثر، لأصالة عدم الاشرط، ولأنه إزالة ملك فيكفي فيه الايجاب كالعق، و قيل يشترط إن كان الوقف على من يمكن في حقّه القبول، و هو اجود. و بذلك دخل فی باب العقود لأن إدخال شيء فی ملك الغير يتوقف على رضاه. و للشك في تمام السبب بدونه فيستصحب فعلى هذا يعتبر فيه ما يعتبر في العقود اللازمة.<sup>۲۰</sup>

[نظر اکثر فقهای عظام، عدم شرطیت قبول در وقف است. چرا که دلیل کافی و قانع‌کننده‌ای برای شرطیت آن در دست نیست و با حصول شک در شرطیت آن از اصل عدم اشراط استفاده می‌شود. گذشته از اینکه در وقف، واقف مالی را از ملک خود بیرون می‌کند و در این صورت نیاز به قبول نیست، همانند عتق و آزاد کردن برده که قبول در تحقق آن شرط نیست، و از قبیل ایقاع است نه عقد.]

ولی نظر عده‌ای از فقها بر این است که اگر تحقق قبول و پذیرش (مانند وقف خاص) ممکن باشد قبول شرط است؛ با توجه به اینکه عنوان عقد نیز بر آن صادق است، دیگر آنکه با وجود شک در تمامیت اسباب انتقال ملک از ملکیت واقف بدون قبول، حکم بر ملکیت او باقی خواهد بود، بنابراین آنچه در سایر عقود معتبر و شرط است در عقد وقف نیز مورد توجه و اعتبار می‌باشد.]

نظر محقق سبزواری در کتاب کفایه چنین است: و هل يشترط القبول، فيه اقوال، ثالثها اشراط ذلك إن كان على جهة خاصة، كشخص معين أو أشخاص معينين، و عدم اشراطه إن كان على جهة عامة كالفقراء، و



است، نه در اوقاف عامه؛ مانند وقف بر فقرا و فقها که قبول و پذیرش آنان شرط نیست، و قول برتر آن است که «قبول» شرط صحت عقد وقف نیست اگرچه احتیاط آن است که شرطیت آن را در اوقاف خاصه بپذیریم، و احتیاط والاتر آنکه شرطیت آن را به طور کلی در اوقاف خاص و عام بپذیرا باشیم. و اما ادله اکثر که قبول را شرط ندانسته اند عبارت است از:

۱. اصل عدم اشتراط؛
۲. شمول و فراگیری عموماً و روایات مواردی را که قبول در آن نیامده است.
۳. مصادره بودن استدلال بر این مطلب که ملکیت غیرقهری بدون قبول انجام پذیر نیست.
۴. در احادیث و روایات وارد در مورد اوقاف از ائمه -علیهم السلام- چه احادیثی که در آن ذکر وقوع صیغه وقف و یا بیان احکام وقف آمده هیچ نوع سخنی از قبول نیامده است و این امر می تواند حاکی از عدم شرطیت آن باشد. بنابراین اگر قبول شرط صحت عقد وقف باشد، در اوقاف عامه قبول متولی وقف یا حاکم شرعی در تحقق آن کافی است، و در اوقاف خاص چون وقف بر اولاد اگر نابالغ باشند قبول ولی یا وکیل آنان و اگر در سن بلوغ باشند قبول خود آنها لازم می باشد.

و مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی (م ۱۳۶۵ هـ ق) در کتاب وقف وسیله النجاة فرموده:

مسألة الاقوی عدم اعتبار القبول فی الوقف علی الجهات العامة كالمساجد والمقابر والقنابر ونحوها، وكذا الوقف علی العناوین الكلية كالوقف علی الفقراء والفقهاء ونحوها، وأما الوقف الخاص كالوقف علی الذریة فالأحوط اعتباره فیہ، فیقبله الموقوف علیہم، وإن كانوا صغاراً قام به ولیہم، و یکفی قبول الموجودین، ولا یحتاج الی قبول ابن سیوجد منهم بعد وجوده، والأحوط رعایة القبول فی الوقف العام أيضاً، والقائم به الحاکم أو

ظاهر الاكثر عدم الاشتراط مطلقاً، و حیث یعتبر القبول فیہ مطلقاً أو علی بعض الوجوه، یعتبر فیہ ما یعتبر فی غیره من العقود اللازمة، و یتولاه فی المصالح العامة علی القول باعتباره الناظر علیہا كالناظر الشرعی والحاکم<sup>۱</sup>. [آیا در عقد وقف قبول شرط است؟ در این سه قول است: ۱. عدم شرطیت به طور کلی؛ ۲. شرطیت به طور کلی؛ ۳. شرط بودن در اوقاف خاصه فقط.]

ولی ظاهر عبارات اکثر فقها حاکی از عدم شرطیت آن است در تمام موارد، و در صورت شرطیت قبول در اوقاف خاصه یا در همه موارد، معتبر است در قبول آنچه در صیغه های قبول دیگر عقود لازم، معتبر و مورد توجه است و بنا بر شرطیت آن در وقف بر مصالح عامه، قبول با متولی وقف و یا حاکم و متولی شرعی است. [از متأخرین مرحوم آقا سید محمد کاظم یزدی (م ۱۳۳۷ هـ ق) در کتاب العروة الوثقی نیز چنین فرموده است:

اختلفوا فی اشتراط القبول فی الوقف علی أقوال، ثالثها التفصیل بین الأوقاف الخاصة والعامة، مثل الوقف علی الفقراء أو الفقهاء ونحوها، والأقوی عدم الاشتراط، وإن كان الأحوط التفصیل. وأحوط منه القبول مطلقاً، ذلك للأصل بعد شمول العمومات. و دعوی معلومیة عدم دخول عین أو منفعة فی ملک الغير بسبب اختیاری ابتداء من غیر قبول، كما ترى، مصادرة... و خلو الاخبار المشتملة علی أوقاف الأئمة عن ذکر القبول، فإنها دالة علی عدم اعتباره، سواء جعلنا ما ذکر فیها صیغة للوقف أو بیاناً لأحكامه، ثم علی القول باعتبار القبول، یکفی قبول الناظر أو الحاکم الشرعی فی الأوقاف العامة، وأما مثل الوقف علی الأولاد، فاللزام فیہ قبولهم، وإن كانوا صغاراً فقبول ولیهم أو وکیلهم<sup>۲</sup>.

[در مورد شرطیت قبول بین فقها اختلاف است. سومین قول آن است که قبول در اوقاف خاصه لازم

→  
للمنفعة كاستحقاق العتق  
منفعة نفسه، و من اطباهم  
علی أنه عقد فیعتبر فیہ  
الایجاب و القبول کسائر  
العقود، و لأن إدخال شیء  
فی ملک الغير موقوف  
علی رضاه، لأن الأصل  
عدم الاستقلال بدونه و  
حصول الملك علی وجه  
قهری كالارث یتوقف علی  
نص الشارع و هو منتف  
هنا و لادلالة فی النصوص  
الواردة فی هذا الباب علی  
عدم حصول القبول. و  
لشک فی تمامية السبب  
بدونه فیستصحب ثبات  
الملک علی المالك و  
رجحان هذا الوجه هو  
وجه القرب الذی ذكره  
المصنف و الاصح اشتراط  
القبول فیعتبر فیہ و فی  
الایجاب ما یعتبر فی سائر  
العقود اللازمة من وقوعها  
بالعریة و فورية القبول و  
غیر ذلك.

۲۰. الروضة البهية، ج ۳، ص ۱۶۵.  
۲۱. كفاية الاحكام، ص ۱۳۸.  
۲۲. العروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۸۵، منشورات داوری قم.



المنصوب من قبله.

[در وقف بر مصالح عامه مثل مساجد و گورستانها و پلها و یا عناوین کلی مثل وقف بر فقهاء و فقراء و امثال آنان بهتر و اقوی آن است که بگوییم قبول شرط نیست، ولی در اوقاف خاص مثل وقف بر اولاد احتیاط قبول موجودین از آنهاست و در مورد آیندگان آنان قبول لازم نیست ولی در اوقاف عامه باز احتیاط رعایت قبول و پذیرش موقوف علیهم است و آن از طریق حاکم و یا شخص منصوب از جانب او انجام می گیرد.]

و مرحوم آقا سید ابوالقاسم خوئی (م ۱۴۱۳ هـ ق) در باب وقف منهاج الصالحین نیز می فرماید:  
الظاهر عدم اعتبار القبول فی الوقف بجميع انواعه، و إن كان الاعتبار احوط و لاسیما بلحاظ ملك المنفعة، سواء كان عامًا مثل الوقف علی العلماء أم خاصًا مثل الوقف علی اولاده، فیقبل فی الأول الحاکم الشرعی، و فی الثانی الموقوف علیهم من الطبقة الأولى.

[آنچه از ظاهر ادله استفاده می شود آن است که قبول در هیچ مورد از اقسام و انواع وقف چه اوقاف عام و یا خاص شرط نیست. خصوصاً اگر بپذیریم در وقف منافع عین موقوفه در ملکیت موقوف علیه قرار می گیرد، آری احتیاط آوردن قبول است و آن در اوقاف عام بر عهده حاکم شرع است و در اوقاف خاص بر طبقه نخست آنان.]

نظر مرحوم امام خمینی (ره) در این مورد مشابه نظر آیات عظام آقا سید محمد کاظم یزدی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا سید ابوالقاسم خوئی است چنانکه در تحریر الوسیله آمده است:

الأقوی عدم اعتبار القبول فی الوقف علی الجهات العامة كالمساجد و المقابر و القناطر و نحوها و كذا الوقف علی العناوین الكلية كالوقف علی الفقراء و الفقهاء و نحوهما، و أما الوقف الخاص كالوقف علی الذریة فالأحوط اعتباره فیة فیقبله الموقوف علیهم... و إن كان الموجودون صغاراً أو فیهم صغار قام به ولیهم، لكن الأقوی عدم اعتبار القبول فی الوقف الخاص أيضاً، كما أن الأحوط رعاية القبول فی الوقف العام أيضاً، و القائم به الحاکم أو المنصوب من قبله.

[قول برتر در مورد مسأله قبول در عقد وقف آن است که در اوقاف بر جهات عمومی مثل مساجد و گورستان و پل و امثال آن و نیز در وقف بر عناوین کلی چون فقراء و فقها و مانند آن قبول موقوف علیه لازم نیست ولی در اوقاف خاصه مثل وقف بر اولاد احتیاط بر آن است که قبول رعایت شود و اگر موقوف علیهم کودک بودند یا در میان آنها کودکی بود ولی آنان، وقف را قبول کند، گرچه در این موارد هم عدم اعتبار اقوی است چنانکه احتیاط در اوقاف عامه نیز آوردن قبول است و آن بر عهده حاکم و یا نماینده اوست.]

نگارنده گوید، با توجه به روایات و احادیث وقف و عبارات فقهای عظام در قرون مختلف اسلامی در مورد نقش اساسی قبض و اقباض در عقد وقف و عدم ذکر قبول و شرطیت آن و آوردن آن در بحث عقود<sup>۲۳</sup> شاید بتوان چنین استفاده کرد که در حقیقت در عقد وقف، قبض حاکی از قبول است بلکه به مراتب از قبول لفظی قوی تر و شدیدتر در تحقق وقف مؤثر می باشد، چه با گرفتن و قبض عین موقوفه از طرف موقوف علیه گذشته از اینکه اعلام و اظهار رضایت و پذیرش است به آنچه «موجب» در مقام ایجاد و تحصیل آن است به این طریق عین موقوفه نیز از طرف مالک واقف در تصرف و سلطه موقوف علیه قرار گرفته و تمام شرایط نقل و انتقال و لوازم ملکیت یا بهره روری و انتفاع موقوف علیه تحصیل یافته و به قول شهید اول - قدس سره - در کتاب قواعد (قد يقوم السبب الفعلی مقام السبب القولی)<sup>۲۴</sup> قبض و گرفتن در جایگاه گنتار «قبلت» قرار گرفته و به مراتب در پیدایش انتقال و پذیرش نقش بیشتری خواهد داشت.

در تأیید این نظریه می توان از عبارت علامه - رحمه الله - در کتاب قواعد استفاده کرد آنجا که در باب وقف می فرماید: اما الموقوف علیه فیشرط قبضه فی صحة العقد ولو رده بطل<sup>۲۵</sup>. در این عبارت کلمه رده (عدم قبول - نگرفتن) در مقابل کلمه قبض قرار گرفته که آن در حقیقت مفید معنی قبول است. در کتب لغت نیز از قبض به معنای قبول و برعکس از قبول به معنای قبض یاد شده است.

در لسان العرب آمده است: قَبَضَ الشَّيْءَ - أَخَذَهُ. وَ قَبَضَهُ الْمَالُ - أَخْطَاهُ إِيَّاهُ.

و القبض - قبولك المتاع و إن لم تحوله. و در مصباح المنیر نیز آمده است: قبضت الشيء قبضاً - أخذته.

و هو فی قبضته - أي فی ملكه. و در معنی «قبیل» آورده است: قبلت القول - صدقته، قبلت الهدیة - أخذتها.

اگر این بحث مطرح شود که در عقود ایجاب و قبول لفظی شرط است چنانکه محقق اول در کتاب بیع شرایع، فرموده است: و لا يكفي التقابض من غير لفظ و إن حصل من الامارات ما دل على ارادة البيع<sup>۲۶</sup>.

[تحویل و پرداخت ثمن و مثن بدون لفظ در تحقق بیع کافی نیست و آوردن ایجاب و قبول لفظی لازم است؛]

و یا علامه در تذکره فرموده: لا یصح الوقف إلا باللفظ لأنه تملیک منفعه أو عین و منفعه فأشبهه سایر التملیکات، و أيضاً العتق لا یحصل إلا باللفظ مع سرعة نفوذه فالوقف أولى.

[وقف صحیح نیست مگر با لفظ زیرا تملیک منفعت و یا تملیک عین و منفعت است چون سایر تملیکات و

۲۳. در مسالك، ج ۱، ص ۳۴۵ آمده: القول الثانی اعتباره (أی القبض) مطلقاً لا طبیقهم علی أنه عقد فیعتبر فیہ ایجاب و القبول کسائر العقود.  
۲۴. ضد القواعد الفقهیه، ص ۳۳۹، از منشورات کتابخانه مرحوم آیت الله مرعشی به سال ۱۴۰۲.  
۲۵. قواعد الاحکام (جامع المقاصد، ج ۹، ص ۱۱).  
۲۶. شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۷، چاپ اسماعیلیان قم.





چیزی را که وقف می‌کنند واقف مالک آن باشد و تصرف او در آن روا باشد. دوم آنکه عین موقوفه را از تصرف و سلطه خود خارج سازد و در اختیار و تصرف موقوف‌علیه قرار دهد.

بنابراین در وقف تحویل‌گیرنده (قباض) در حقیقت قبول‌کننده است و در وقف خاص موقوف‌علیه در ابتدا همان گیرنده است و یا نماینده او که به این طریق عملاً قبول و پذیرش خود را اعلام داشته و در اوقاف عام، گیرنده همان شخص متولی و ناظر بر مال و حافظ آن است که ممکن است خود واقف باشد و یا حاکم که شرعاً و قانوناً نماینده مسلمین و حافظ منافع و مصالح آنهاست.

از این رو علامه حلی در تذکره در نقد بر نظریه علمای شافعی که گفته‌اند در وقف بر جهات عامه مثل فقرا و مساجد و کاروان‌سراها قبول شرط نیست چه قبول در این موارد ممکن نیست، فرموده است: لم يجعلوا الحاكم نائباً فی القبول كما جعل نائباً عن المسلمین فی استيفاء القصاص و الأموال و لو صاروا الیه کان وجهاً. [اگر در این مورد «نیابت در قبول» هم به نمایندگی و ولایت حاکم قایل می‌شدند چنانکه در مسأله قصاص و حفظ اموال به آن معتقدند موجه می‌بود.]

و این بیان مرحوم علامه می‌تواند مؤید نظر نگارنده باشد زیرا در این مورد از نظر علمای شافعی قبض و قبول برعهده حاکم است و به این طریق با تحقق قبض عملاً قبول هم انجام گرفته.

و الحمد لله رب العالمین

نیز عتق که آزاد کردن بنده است و از قبیل «ایقاع» نیاز به آوردن لفظ دارد بنابراین عقد به آن شایسته‌تر است؛ و یا در عدم کفایت معاطات در بیع فرموده است: ان الأفعال قاصرة عن إفادة المقاصد<sup>۲۷</sup>. [افعال و اعمال آدمی برای بیان و ادای مقصود و منظور او کافی نیست].

چنانکه محقق ثانی در این معنی فرموده است: ان الأفعال لیست كالاقوال فی صراحة الدلالة<sup>۲۸</sup>.

ایرادات فوق در عقد وقف که در میان عقود شائیت و مرتبت خاصی دارد با توجه به پایگاه قبض و اقباض و یا تسلیم و تسلّم که در روایات و احادیث روی آن تکیه شده هیچ‌یک نمی‌تواند عقد وقف را متزلزل و بی‌اثر سازد.

زیرا در سایر عقود چون بیع و امثال آن، طرفین در مقام به دست آوردن مادیات و دقت در برابری و تساوی ارزش عوضین می‌باشند و این دقت در مقام الفاظ هم رعایت می‌شود، ولی در عقد وقف، مقام مقام عمل و انجام خدمتی الهی و انسانی است و موجب بر این است که مالی را از ملکیت و میدان سلطه خود خارج سازد در جهت و طریقی که مرضی و مقبول خداوند است و آن، عمل می‌طلبد نه الفاظ و کلمات. بنابراین نمی‌توان آن را با بیع و امثال آن مقایسه کرد. در اینجا با آوردن الفاظی صریح و رسا در بیان تحقق و انجام اندیشه‌ای الهی و انسانی از طرف موجب، قبض و اقباض، و تحویل و دریافت است که به آن تمامیت و تحقق می‌بخشد و ناظر به این معنی است عبارت شیخ طوسی در کتاب نهاییه که می‌فرماید شرایط وقف دو چیز است یکی آنکه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۲۷. در مکاسب شیخ به عبارت فوق از علامه نقل شده، ج ۱، ص ۲۵۲، چاپ مؤسسه اعلمی بیروت به سال ۱۴۱۵ و لی عبارت علامه در آغاز کتاب بیع تذکره این است «و قصور الأفعال عن الدلالة علی المقاصد»، ج ۱، ص ۴۶۲.

۲۸. عبارت محقق ثانی در جامع المقاصد در ذیل بیع معاطاة چنین است «و انما الأفعال لما لم تكن دلالتها علی المراد فی الصراحة كالأقوال و إنما تدل بالقرائن منعوا من لزوم العقد بها» و مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب به عبارت فوق از وی نقل فرموده، مکاسب، ج ۱، ص ۴۶۲، چاپ اعلمی، بیروت؛ جامع المقاصد، ج ۴، ص ۵۸.

